

گونه‌شناسی ساخت‌های قالبی در رباعیات مولوی

شهبین حقیقی*
دانشگاه جهرم

طاهره جوشکی**
دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

گفتار قالبی شده یا کلیشه‌های زبانی، از جمله امکانات زبان عامیانه برای بیان مطلب هستند که به‌ویژه در محاوره‌های عادی روزمره، کاربردی گسترده دارند. بسامد کاربرد عبارت‌ها و گزاره‌های قالبی در متون ادبی (نظم یا نثر) با عامیانگی کلام پیوندی مستقیم دارد؛ از این رو، می‌توان با بررسی متون از چشم‌انداز چنین کاربردهایی، میزان عوامانگی گفتار را در آن‌ها سنجید و اغراض به‌کارگیری چنین زبانی را کشف کرد. در پژوهش پیش رو ساخت‌های قالبی در رباعیات مولوی، بررسی و تاثیر آن بر عامیانگی سخن وی، مشخص گردیده است. آمار به‌دست‌آمده نشان می‌دهد کنایه با بیشترین کاربرد، زبانی کنایی را برای متن، رقم زده؛ شیوه‌ی استدلال و بیان مطلب مولوی بر تمثیل‌پردازی استوار است که با بعد آموزگاری شخصیت وی و تلاش او برای تفهیم مطلب، بسیار سازگار است. گزاره‌ی دیگر، تعارف است که با رابطه‌ی کلیشه‌ای عاشق و معشوق شعر سنتی فارسی پیوند می‌یابد؛ تهدید نیز افزون بر کاربرد تعلیمی آن، به کار نمایان‌ساختن چهره‌ی پرخاش‌جوی معشوق در رباعیات، آمده‌است؛ ضمن آن‌که تعلیم‌میردان بی‌ذوق یا تمایل به حماسه‌ی عرفانی نیز مولوی را به رجزخوانی (از زیرگونه‌های تهدید) واداشته است. کاربرد القاب کلیشه‌ای نیز تیپ‌سازی‌های اجتماعی شاعر را رقم زده است. دشنام، دعا و نفرین نیز به ترتیب، در رده‌های پایین‌تر طرف توجه مولوی بوده‌اند و هریک به اغراضی خاص، در رباعیات او به کار گرفته شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: گفتار قالبی، ادبیات عامیانه، رباعیات مولوی، مولوی.

۱. مقدمه

۱.۱. زبان یا گفتار قالبی شده

گفتار قالبی شده، همان کلیشه‌های زبانی هستند که به‌ویژه در محاوره‌های عادی روزمره،

* استادیار زبان و ادبیات فارسی hagh.1390@gmail.com (نویسنده‌ی مسئول)

** دانش‌آموخته‌ی دکتری زبان و ادبیات فارسی ta.joushaki@yahoo.com

کاربردی گسترده دارند. این اصطلاح در برخی مطالعات توصیفی و نظری دستور، «در مورد پاره‌گفت‌هایی به‌کارمی‌رود که در داشتن ویژگی‌های معمول نحوی و صرفی با ساخت‌های زبانی دیگر، متفاوت هستند و آن‌گاه که به کلام اعمال می‌شود، استفاده از صورتی ثابت از کلمات را به ذهن متبادر می‌کند که برای برآوردن مقصودی رایج به‌کارمی‌رود.» (آقاگل‌زاده و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۱۹-۱۲۰) این نوع گفتار را ساخت‌های «فسیل‌شده» ای معرفی کرده‌اند که بیشتر در شرایط خاص و محدود اجتماعی، به‌کارمی‌روند (همان: ۱۲۰)؛ از این رو باید گفت، این ساخت‌ها، در صورت خود، تغییرناپذیر هستند و یا تغییر در آن‌ها بسیار اندک است. کاربرد گونه‌های قالبی در موقعیت‌های ارتباطی کلیشه‌ای، از نظر دستوری، بی‌قاعده ارزیابی شده است. (رک. باغینی‌پور، ۱۳۷۹: ۴۶) از دید «ورتینکوف» (Vertinkof): «ساخت نحوی در این انگاره‌ها ثابت است؛ واژه‌های آزاد آن متغیرند؛ معنای این انگاره‌ها بر خلاف واحدهای اصطلاحی، نه توسط مجموعه‌ی واژگان، بلکه توسط طرح دستوری جمله شکل می‌گیرد و معنای این گونه جملات، از روابط میان اجزای آن‌ها به دست نمی‌آید... ساخت‌های قالبی شده، یک معنای ضمنی عاطفی دارند که به روشنی بیان می‌شود و حوزه‌ی کارکرد آن‌ها نیز زبان زنده‌ی گفتار است.» (ورتینکوف، ۱۳۸۰: ۷۷-۷۹) پژوهش در ساخت‌های قالبی زبان، از چشم‌انداز فرهنگی و اجتماعی نیز بسیار پراهمیت است. ذوالفقاری برای گزاره‌های قالبی، به زیرساختی فرهنگی قایل است و این گزاره‌ها را برخاسته از لایه‌های فرهنگی و اجتماعی و دربردارنده‌ی اشارات و ریشه‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی می‌داند. او معتقد است برای تفهیم آن‌ها، باید به مسایل تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، دینی و... آشنا بود. (رک. ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۷۴) گفتارهای قالبی شده را غالباً شفاهی دانسته‌اند که «زیایی فراوان دارند و حامل معانی عمیق و فشرده هستند. این اجزای کلیشه‌ای و قالبی در طول سالیان و سینه‌به‌سینه به نسل‌های بعد، منتقل و یا در فرهنگ‌ها ثبت می‌شوند و برخی به آرامی در زبان رسمی و حتی ادبی راه می‌یابند. بخش مهمی از ذخایر زبانی غیرمکتوب در فرهنگ‌ها را همین گفتارهای قالبی شده تشکیل می‌دهند.» (همان: ۶۹)

۱. ۲. انواع گفتارهای قالبی

انواع گفتارهای قالبی عبارتند از: «تعارف‌ها، خوش‌آمدگویی‌ها، دعاها، نفرین‌ها، دشنام‌ها، ستایش‌ها، تهدیدها، سپاسگزاری‌ها و متلک‌ها» (صدری‌افشار، ۱۳۹۲: ۵)؛ «ضرب‌المثل‌ها

و عبارات مثلی، معماها، رمزهای شگون و بدشگونی، کارگفته‌ها، بارها، رویاهای پیش‌گویانه، شادآرزویی و شادخوارگی، فال نیک‌زدن، پرسش‌ها و مسایل، سوگندها، مشکل‌ها و لغزها و معماها، زبان‌گیره‌ها، اباطیل ملفقه، اسلوب مضاحک‌گویی، وردها و عزایم و افسون‌ها، خرده‌متل‌ها و لطیفه‌های تکلت، پاسخ‌های مضاحک‌گویانه، مضاحک معماگونه، مضافات القاب و عناوین، حکایات زحمت‌افزا، متلک‌های غافل‌گیرکننده و عبارات قالبی آغاز افسانه‌ها...». (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۱: ۲۸۲-۲۸۵) یادکرد این نکته بایسته‌است که برخی از این کاربردها به زبان فارسی تعلق ندارند.

۳.۱. اهداف پژوهش

از آن‌جا که بسامد کاربرد عبارت‌ها و گزاره‌های قالبی در متون ادبی (نظم یا نثر) با عامیانه‌گی کلام پیوندی مستقیم دارد، می‌توان با بررسی متون از چشم‌انداز چنین کاربردهایی، میزان عوامانگی گفتار را در آن‌ها سنجید؛ همچنین اغراض به‌کارگیری چنین زبانی نیز بر خواننده کشف می‌شود. در پژوهش پیش‌رو تلاش بر آن بوده تا ساخت‌های قالبی در رباعیات مولوی، بررسی و تاثیر آن بر عامیانه‌گی سخن وی، مشخص گردد. همچنین مشخص شود مولوی از هر نوع از عبارات قالبی چه بهره‌ای برده و در مجموع، کدام‌یک از این انواع، در کلام او غلبه‌ی بیشتری داشته و غرض از کاربرد گسترده‌تر آن، چه بوده‌است؟

۴.۱. پیشینه‌ی پژوهش

در حوزه‌ی پژوهش‌های متمرکز بر زبان، از کارکرد کنایه در غزلیات شمس (صالحی - مازندرانی و همکاران، ۱۳۹۶) می‌توان یادکرد که پژوهشگران در آن، کارکرد هنری و بلاغی انواع کنایه را در متن یادشده، بررسی کرده‌اند. اثر دیگر، هنر زبانی مولوی در کلیات شمس (قوامی، ۱۳۹۰) است که نویسنده در آن، دستگاه واژگانی مولوی را در کلیات شمس، بررسی کرده و در پایان چنین نتیجه گرفته که توجه مولوی به مفهوم، او را به کاربرد گسترده‌ی واژگان از هر نوع، واداشته‌است که این حکم، شامل کاربرد واژگان برگرفته از فرهنگ و ادب عامه نیز می‌شود.

همچنین پژوهش‌هایی نیز در زمینه‌ی آثار دیگر شاعران، صورت گرفته که البته ساختار و شیوه‌ی پژوهش آن‌ها می‌تواند در پژوهش پیش‌رو، سودمند افتد؛ از جمله: در «زبان عامیانه در غزل حافظ» (آتش‌سودا، ۱۳۸۵) نگارنده به بررسی ساخت‌های زبان عامیانه در

شعر حافظ پرداخته‌است؛ در «فرهنگ شفاهی در حدیقه‌ی سنایی» (شیری، ۱۳۸۹) از تأثیر امکانات زبان گفتاری و گویشی دوره‌ی سنایی و نیز تأثیر کاربرد اصطلاحات و کنایات و تعبیرهای رایج در فرهنگ شفاهی دوران وی، بر ابهام‌های زبانی حدیقه، سخن گفته شده‌است. در پیوند با گونه‌شناسی ساخت‌های قالبی نیز پژوهشی زیر عنوان «گونه‌شناسی ساخت‌های قالبی در ادبیات مکتب‌خانه‌ای ایران» (جعفری، ۱۳۹۶) انجام شده که در آن، ۷۰ حکایت منشور و منظوم داستانی مندرج در *ادبیات مکتب‌خانه‌ای ایران* (ذوالفقاری، ۱۳۹۱)، از دید تأثیر کارکرد عبارات قالبی در عامیانگی متن، بررسی شده‌است. از همین نوع است «گزاره‌های قالبی در قصه‌ی امیرارسلان» (یاوری، ۱۳۸۷) که به گزاره‌های قالبی در روایت نام‌برده اختصاص یافته‌است. باید یادآور شد در پیوند با موضوع جستار پیش‌رو (گونه‌شناسی ساخت‌های قالبی در رباعیات مولوی) پژوهشی انجام نشده‌است.

۱. ۵. شیوه‌ی پژوهش

این پژوهش به شیوه‌ی کتابخانه‌ای و از راه گردآوری منابع، یادداشت‌برداری، طبقه‌بندی و تحلیل مطالب و سپس بررسی آماری از طریق ارائه‌ی جدول، تدوین شده‌است. دایره‌ی پژوهش، همه‌ی رباعیات مولوی (۱۹۸۳ رباعی)، مندرج در کلیات شمس تبریزی، نسخه‌ی مصحح ح. توفیق سبحانی است و به شواهد شعری، با یادکرد (شماره‌ی رباعی / شماره‌ی صفحه)، ارجاع داده شده‌است. باید یادآور شد، برای ارائه‌ی آمار دقیق، گونه‌های متنوع ساخت‌های قالبی، در قالب جدول، ارائه گردیده‌است؛ از میان ساخت‌های قالبی، «گزاره‌های قالبی داستان‌ها» از دایره‌ی این پژوهش حذف گردیده؛ زیرا پرداختن به آن، نیازمند بحث درباره‌ی ساختار روایی رباعیات بوده که محدودیت فضای مقاله، گنجایش آن را ندارد. در بخش «مثل» نیز به دلیل حجم بالا و تنوع گونه‌های مثل در رباعیات مولوی، تنها به شمارگان نهایی (بدون تفکیک انواع مثل) بسنده شده‌است.

۲. گونه‌شناسی ساخت‌های قالبی در رباعیات مولوی

شاعران به‌ویژه شاعران عارف یا عرفای شاعر، جهان و پدیده‌های هستی را دیگرگون می‌بینند، دیگرگون درک و تفسیر می‌کنند و آن را به شکلی تازه در کلام خود نمایش می‌دهند. شفیعی کدکنی از درک و برداشت عرفانی عرفا از کلام مردم کوچه و بازار، مثلاً فروشدگان دوره‌گرد یا بانگ‌کردن یک مرغ، سخن گفته‌است (رک. شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲:

(۱۴۴) که خود به خلق زبانی متفاوت با زبان فخیم درباری، می‌انجامد. پیوند صوفیه با مردم و با رباعی نیز در این زبان رو به مردم، تاثیرگذار بوده است. به تعبیر شمیسا، «صوفیه از مردم بودند و به قولی، یک جریان مبارزه با حکومت بر عهده‌ی آنان بود و از این رو هیچ‌گاه با ادبیات رسمی درباری یعنی قصیده‌پردازی صرف و مداحی کاری نداشتند و بیشتر به غزل و رباعی متمایل بودند. مخاطبان آنان مردم کوچه و بازار بودند که مخصوصاً به مجالس صوفیان در خانقاه آمد و شادی داشتند. در آغاز صوفیان به زبان همین مردم، یعنی زبان مکالمه‌ی روزمره می‌گفتند و می‌نوشتند... رباعی از میان مردم پیدا شد و مردم سخت شیفته‌ی این جنس بودند... پس عجب نیست اگر صوفیان یعنی پدیدآورندگان ادبیات مردمی به این قالب توجه بسیار داشته باشند.» (شمیسا، ۱۳۸۷: ۴۵) از میان شاعران برگزیده و صاحب‌سبک زبان فارسی، نام عارف و اندیشمند بزرگ، جلال‌الدین محمد بلخی، مشهور به مولوی، در ایران و جهان، از شهرتی ویژه برخوردار است؛ او «بعد از عطار، صاحب بزرگ‌ترین مجموعه‌های رباعی است.» (همان: ۸۵) آثار مولوی همواره برای پژوهش‌های ادبی و زبانی و نیز تحقیقات عمده در حوزه‌ی اندیشگانی، فرهنگی، اجتماعی و... بستری مناسب، بوده و هست. یکی از این حوزه‌ها بررسی آثار وی (در این جا رباعیات) از دید چگونگی کاربرد عبارات قالبی است. در ادامه، زیر سه عنوان مجزا: اصطلاحات و زبانزدها (شامل زیرگونه‌های تعارف، دعا، نفرین، دشنام، تهدید، سوگند، القاب و عناوین)، کنایه و مثل، به بررسی کاربرد گونه‌های قالبی و نیز اغراض این کاربردها پرداخته‌ایم.

۲. ۱. اصطلاحات و زبانزدها

اصطلاح در لغت به معنی «با هم صلح کردن» است و از نظر اصطلاحی، اتفاق گروه یا قومی است به منظور وضع معنایی خاص برای کلمه‌ای. (رک. رامپوری، ۱۳۸۸: ۵۶؛ معین، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۹۲) این الفاظ برای گروهی خاص یا در دانش‌های گوناگون، تعریفی معین دارد و عملاً زنجیره‌ای از واژه‌هاست که کل آن‌ها یک معنی را انتقال می‌دهند و نه اجزای آن‌ها. (رک. انوری، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۵۷) اهالی هر فرهنگ و زبان این جملات فصیح را در نظایر آن موقعیت به کار می‌برند؛ بدون آن که فرایندی ذهنی را برای خلق جمله‌ای تازه طی کنند. (بهمنیار، ۱۳۶۹: هفت)

سطح کاربرد اصطلاحات و زبانزدها از هر جنس، با عامیانگی زبان، پیوندی مستقیم دارد؛ از این رو برای سنجش میزان عامیانگی زبان مولوی در رباعیات، بررسی زبان وی

۶ _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۱، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۳۹۸ (پیاپی ۴۱)

از منظر کاربرد اصطلاحات، بایسته است. در ادامه، اصطلاحات و زبان‌دهای به کار رفته در رباعیات مولوی و اغراض کاربرد آن‌ها عبارتند از:

۱.۱.۲ کاربرد تعارف در رباعیات مولوی

تعارف از دیدگاه علم بلاغت و دانش بیان، عبارتی کنایی و از انواع مجاز است. (رک. پشتدار، ۱۳۸۸: ۶۰) عبارات تعارف‌آمیز کلیشه‌هایی هستند کاملاً شناخته‌شده که به آسانی میان گوینده و شنونده ارتباط برقرار می‌کنند؛ تعارف و اغراض آن در رباعیات مولوی، در جدول شماره ۱، طبقه‌بندی شده است:

جدول شماره ۱: کاربرد تعارف در رباعیات مولوی

تواضع	قدردانی	ابراز بندگی	استقبال و بدرقه	ابراز علاقه	احترام به مهمان	تحسین	خبررسانی	می‌گساری	احوال‌پرسی	پوزش
۱۶	۹	۲۲	۸	۷۴	۴۱	۴	۱	۲	۶	۳
مجموع	۱۸۶									

۲.۱.۲ کاربرد دعا در رباعیات مولوی

دعا از ریشه‌ی «دعو»، به معنای فراخواندن و یاری‌خواستن (اکرمی، ۱۳۸۷: ۵۹)، عبارت است از «درخواست از درگاه خدا و نیایش و نماز و مدح و ثنا و تحیه و درود و استغاثه به خدا و استدعای برکت و تضرع و تهنیت و سلام و خواندن کلمات ماثور از آن حضرت و ائمه که از برای آمرزش و برآوردن حاجات در اوقات معین می‌خوانند.» (نفیسی، ۱۳۵۵، ج ۲: ۱۵۱۰) هدف دعا در مجموع، اجابت است که این اجابت همیشه دنیوی نیست؛ بلکه جنبه‌ی اخروی دارد و حتی فراتر از آن، نه دنیوی و اخروی؛ که برای قرب الهی است. (رک. صدری‌افشار، ۱۳۹۲: ۸۴) اغراض دعا در رباعیات مولوی، در جدول شماره ۲، نمایش داده شده است:

جدول شماره ۲: کاربرد دعا در رباعیات مولوی

استغفار	صلوات	شکر گزاری	استمداد از خدا	مدح اولیا و شاهان	محبت به عزیزان	قدردانی	تحسین	طلب آمرزش	بدرقه و استقبال	خوشبینی	شادباش و شادنوش
۱	۲	۳	۱	۴	۲۲	۲	۹	۲	۱	۱	۲
مجموع	۵۰										

۳.۱.۲ کاربرد نفرین در رباعیات مولوی

نفرین «ضد آفرین، مقابل آفرین در تمام معانی، لعن، لعنت، بوه، مرغوا، فریه، ذم، تقبیح، نکوهش، لعان، نفری، مصیبت، بلا و محنت.» (دهخدا، ۱۳۵۳، ج ۴۸: ۶۶۰) معنی شده است. ناظم‌الاطباء، نفرین را از سطح واژه فراتر می‌برد و به کنش تسری می‌دهد: «کراهیت

گونه‌های ساخت‌های قالبی در رباعیات مولوی _____ ۷

و نفرت و دشنام و ملامت و گفت‌وگوی به طور مذمت و استهزا؛ با انگشتان اشاره کردن به سوی روی کسی و یا پشت سر آن و بددعایی و بلندکردن دست‌ها را به جانب آسمان و خوف و ترس و ناله و زاری.» (نفیسی، ۱۳۵۵، ج ۵: ۳۷۴۱) دیگر معانی ارائه شده برای نفرین، به هم نزدیک است. (رک. شاد، ۱۳۳۶، ج ۷: ۴۳۶۷؛ صدری‌افشار و همکاران، ۱۳۷۳، ج ۱: ۱۱۲۸) نفرین، نشانگر انزجار و ناخرسندی شخص در جریان تعاملات روزانه است و عبارات آن، بنا بر موقعیت، متفاوت است. نفرین لزوماً به باورهای مذهبی مربوط نیست؛ اما برای تأکید هرچه بیشتر، اغلب، با عبارات مذهبی همراه می‌شود. (رک. آسیایی و عباسی، ۱۳۹۱: ۱-۱۳) درون‌مایه‌ی نفرین‌ها بسیار متنوع است؛ در تقسیم‌بندی آسیایی و عباسی (همان) عمده‌ی نفرین‌ها در چند رده دسته‌بندی می‌شوند: گروه کالبدی (در آن، جسم شخص، آماج نفرین است؛ طیف آن، از نقص عضو تا مرگ را شامل می‌شود)؛ مادی (آروزی بی‌خانومانی و از میان رفتن دارایی کسی)؛ خویشاوندی (آروزی مرگ عزیزان کسی)؛ اجتماعی (آروزی بی‌آبرویی و روسیاهی کسی). در رباعیات مولوی، افزون بر این موارد، شکل‌های متنوع دیگری از نفرین را نیز می‌توان دید که چکیده‌ی آن در جدول شماره ۳، ارائه گردیده است:

جدول شماره ۴: کاربرد نفرین در رباعیات مولوی

نفرین به خود (پشیمانی)	طلب بدبختی دیگران	طلب مرگ و آزار جسمی دیگران	طلب بی‌آبرویی کسی	مجهول	هنری
۳	۴	۴	۴	۱	۳
مجموع					۱۹

۴.۱.۲ کاربرد دشنام در رباعیات مولوی

دشنام، مرکب از «دش» یا «دژ» به معنای «بد» + «نام» = «اسم بد» (رک. دهخدا، ۱۳۵۳، ج ۲۳: ۱۷)؛ عبارت است از: «سخن زشت و اهانت‌آمیز، فحش، ناسزا.» (مشیری، ۱۳۸۸: ۴۵۰) و نام یا نسبتی زشت که برای خوارکردن کسی، به او داده شود. (رک. صدری‌افشار و همکاران، ۱۳۷۳، ج ۱: ۵۴۵ و انوری، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۰۳۶) دشنام در همه‌ی فرهنگ‌ها وجود دارد و هنگام غلیان احساسات و غرایز تندی مانند خشم، ترس، نفرت و... بیان می‌شود. از نظر محتوا نیز دشنام‌ها از فحش‌های رکیک به زنان خانواده‌ی خصم را شامل می‌شود تا دادن نسبت حیوانی به مخاطب دشنام. چنین کاربردهایی با طبقه و فرهنگ و قومیت اشخاص، پیوندی مستقیم دارد. (رک. امیدسالار، ۱۳۸۱: ۳۴۲-۳۴۸) ذوالفقاری معتقد است گاه دشنام‌ها از کارکرد دفاعی تهی می‌شود و شکل شوخی به خود می‌گیرد؛ «به‌طوری‌که به صورت عادت زبانی میان برخی

طبقات جامعه معمول است و فحش شنونده، ناراحت نمی‌شود.» (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۷۸) انواع دشنام در رباعیات مولوی، در جدول شماره ۴، دسته‌بندی شده است:

جدول شماره ۴: کاربرد دشنام در رباعیات مولوی

ناموسی و جنسی	نسبت حیوانی	اعتقادی	انتساب به نادانی	عیب ظاهری	صفات ناپسند شخصیتی	نفرین	تجیب
۴	۹	۱۰	۱	۴	۱۵	۳	۳
مجموع							۴۹

۵.۱.۲. کاربرد تهدید در رباعیات مولوی

این نوع کلیشه‌ی زبانی، «برای ترس‌انداختن در دل افراد، در مناقشات بر زبان می‌آید. رجزخوانی، اغراق، خط و نشان کشیدن، از ویژگی‌های تهدیدهاست.» (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۸۳) ترساندن اشخاص «از خطر ارضانشدن احتیاج یا منفعتی» (مشیری، ۱۳۸۸: ۲۸۷) یا بیم‌دادن او از تنبیه، آزار، از دست دادن چیزی، مرگ، عقوبت و سیاست (رک. صدری افشار و همکاران، ۱۳۷۳، ج ۱: ۹۰۲؛ نفیسی، ۱۳۵۵، ج ۲: ۱۰۱۱) نیز از جمله اغراض تهدید است؛ در رباعیات مولوی انواع تهدید را می‌توان دید؛ از تهدیدهای توفنده و سخت خشم‌آگین همچون:

من مسخره‌ی تو نیستم ای فاجر تا مسخرگی‌ای نمایمت بس نادر
ویران کنمت چنان‌که باید کردن عاجز شود از عمارتت هر عامر
(۱۸۲۵ / ۹۰۶)

تا تهدیدهایی ملایم‌تر که از حد یک تذکر ساده، فراتر نمی‌رود. همان‌گونه که گفته شد، رجز را نیز باید از زیرمجموعه‌های تهدید به‌شمار آورد. قلمرو حماسه و عرفان، گاه سخت به هم نزدیک می‌شود و این دو نوع ادبی، در بن‌مایه‌هایی مشترک با هم به تفاهم و تلاقی می‌رسند. (رک. زارع و علوی مقدم، ۱۳۸۹: ۳۱۸؛ قبادی، ۱۳۸۱: ۱) بنا بر آموزه‌های عرفانی، نفس، خویشتن یا اغیار و در مجموع، هرچه پای‌دام سلوک شود، دشمن است و باید یا با آن جنگید یا مردانه از آن گذشت؛ از این رو، عارف شاعر، گاه در هیئت جنگ‌جویی سرکش ظاهر می‌شود و عزم کارزار می‌کند؛ «درپوش سلاح وقت جنگ است ای جان/ اندیشه مکن که وقت تنگ است ای جان» (۱۸۷۴ / ۱۳۸۳) یا:

حاشا که ز زخم تیر و خنجر ترسیم وز بستن پای و رفتن سر ترسیم
ما گرم‌روان دوزخ‌آشامانیم از گفت و مگوی خلق کمتر ترسیم
(۱۸۶۸ / ۱۳۲۴)

به همین دلیل، رجز نیز در شمار تهدیدهای مولوی، در قالب جدول شماره ۵، طبقه‌بندی شده‌است.

جدول شماره ۵: کاربرد تهدید در رباعیات مولوی

عقوبت الهی	مرگ	آسیب جسمی	ایجاد فتنه	تحقیر	رسوایی	رجزخوانی	گروکشی	مجهول	تحدیر	هنری
۷	۱۰	۸	۱۳	۶۱	۷	۳۹	۶	۴	۴	۷
مجموع										۱۶۶

۶.۱.۲. کاربرد سوگند در رباعیات مولوی

سوگند کم و بیش در همه‌ی ادیان و فرهنگ‌ها برای تاکید بر یک امر، راستی‌آزمایی یک ادعا یا اغراضی دیگر، به کار می‌رود. در تعریف سوگند آمده «اقرار و اعترافی [است] که شخص از روی شرف و ناموس خود می‌کند یا خدا یا بزرگی را شاهد می‌گیرد.» (معین، ۱۳۷۵، ج ۲: ۱۹۵۶) یا آن‌که شخصی در قالب سوگند، کسی یا چیزی مقدس را «برای تاکید بر درستی سخن یا صحت انجام کاری» یاد می‌کند و گواه می‌گیرد (انوری، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۷۱۴) در مجموع می‌توان گفت مولوی دین‌باور با توجه به منع مسلمانان از سوگند در آیین اسلام (بقره/ ۲۲۴-۲۲۵)، به سوگند چندان عنایتی نداشته‌است. جدول شماره ۶، به طبقه‌بندی سوگند و انواع آن در این اثر، اختصاص یافته‌است:

جدول شماره ۶: کاربرد سوگند در رباعیات مولوی

سوگند به خدا و صفات او		سوگند به جان دیگران	سوگند به مفاهیم انتزاعی	
استشهاد به خدا			سوگند دادن خدا به مفاهیم انتزاعی	سوگند خوردن به مفاهیم انتزاعی
۲۳	۱	۷	۴	۴
مجموع				۳۹

۷.۱.۲. کاربرد القاب و عناوین در رباعیات مولوی

لقب عبارت است از نامی که «دلالت بر مدح یا ذم شخص کند و نام افتخاری و پاژنامه و پاچ‌نامه؛ تخلص و خطاب» (نفیسی، ۱۳۵۵، ج ۴: ۲۹۷۵) را لقب می‌گویند. معین آن را به صورت «پاشنامه، اسم و عنوان» معنی کرده‌است (رک. معین، ۱۳۷۵، ج ۳: ۳۶۱۰). دیگر فرهنگ‌ها لقب را با توصیفی مشابه، معنی کرده‌اند (رک. دهخدا، ۱۳۳۰، ج ۴۲: ۲۵۰؛ شاد، ۱۳۳۶، ج ۵: ۳۷۰ و...). به باور راشد محصل، «باید لقب را همانند نام، شناسه‌ای مهم

در معرفی افراد، مشاغل و غیر آن‌ها دانست؛ چرا که بیشتر بر پایه‌ی مناسبت‌های کسبی و اعطایی یا جنبه‌های مختلف توصیفی (تضاد، مقارنه و رفتاری) است که برجستگی یافته و مبنای نام‌نهادن افراد و نسبت‌دادن صفت یا صفت‌هایی به آنان شده‌است.» (راشدمحصل، ۱۳۸۶: ۲) در رباعیات، اقسامی از لقب دیده می‌شود که مولوی با به‌کار بردن آن‌ها، توانسته به آسانی و بدون نیاز به توضیح و تفسیر، تیپ‌های شخصیتی خود را معرفی کند. در کاربرد القاب و عناوین به ویژه در رباعیات مولوی، می‌توان به نکات فرهنگی و جامعه‌شناختی قابل تاملی دست یافت؛ برای نمونه، شاه در مجموع در رباعی‌های مولوی چهره‌ای مثبت و با عنوان شاه در عرفان، مطابقت دارد. شاه افزون بر این که لقب خاص برخی شیوخ صوفیه است، لقب عامی نیز هست که صوفیه به مراد و مرشد خود می‌داده‌اند که ظاهراً نسب به سادات می‌رسانده‌اند؛ صوفیه از این راه برتری و ممتازبودن پیر خود را بر دیگر افراد، اعلام می‌کرده‌اند. همچنین، «در اصطلاح عارفان و صوفیان، شاه (پادشاه)، مظهر و نماد حق است که بر کشور عشق حکم می‌راند و نیازمندان و گدایان طریق عشقش، چشم امید به کرم و بخشش او دوخته، گدایی درش را به ملک و پادشاهی عالم ترجیح می‌دهند.» (توحیدیان، ۱۳۸۵: ۲) شاه رباعیات مولوی، جامع همه‌ی این اوصاف است و در مرزی میان ذات حق تا ولی اعظم، ایستاده است: «از زیر و زبر منزله آمد شه ما» (۱۸۲۴/۸۹۶) همان‌گونه که پیش از این گفته شد، مولوی به شاه در جایگاه یک مقام سیاسی و حکومتی، رغبت چندانی نشان نداده است و در مجموع، شاعری مداح ارزیابی نمی‌شود. «قاضی» نیز در شعر مولوی، از کلیشه‌های منفی این تیپ، فاصله می‌گیرد؛ زیرا عاشق‌پیشه است و با دیگر قاضیان دنیادوست و عبوس، فاصله‌ای عمیق دارد:

آن قاضی ما چو دیگران قاضی نیست
میلش به سوی اطلس و مقراضی نیست
شد قاضی ما عاشق از روز ازل
با غیر قضای عشق او راضی نیست
(۱۳۸۷/۱۷۷۱)

در ژرف‌ساخت این رباعی، مسند قضا و تیپ قاضی، محل طنز و طعن مولوی بوده است. در نمونه‌ی یادشده، مولوی در قالب بیان ویژگی‌های مثبت قاضی مورد نظر خود که گویا او را می‌شناخته، گوشه‌چشمی رندانه نیز به ویژگی‌های منفی دیگر قاضیان داشته‌است؛ بی‌بهرگی از عشق و تمایل آنان به مادیات، از جمله این ویژگی‌هاست. قاضی عاشق‌پیشه‌ی مولوی بار دیگر، «گرم... و عاشقانه و چست‌شتاب»، زیر عنوان «قاضی کاب» [شهر کاب]، در شعر او حضور می‌یابد و در آن‌جا، دیگر قاضیان منفور مولوی را سرکوب

می‌کند: «بر جمله‌ی قاضیان دوانید امروز/ در جستن آب زندگی، قاضی کاب» (۱۷۴۰/۷۶) از همین نوع است لقب «خواجه» که در رباعیات مولوی، غالباً با بار معنایی منفی به کار رفته‌است و به غرور و تکبر بی‌پشتوانه‌ی خواجه‌های خودبزرگ‌بین اشاره دارد. سیمای «صوفی» نیز یا طرف طنز مولوی است: «دانی صوفی بهر چه بسیار خورد؟...» یا مولوی با صوفی‌خواندن مخاطب، از او می‌خواهد به باطن امور بپردازد و نه سلوک ظاهری و... ساخت‌ها و کاربردهای لقب در رباعیات مولوی در جدول شماره ۷، ارائه شده‌است:

جدول شماره ۷: کاربرد القاب در رباعیات مولوی

القاب انتزاعی مذهبی و عرفانی	بر اساس ویژگی‌های قومی و نژادی	بر اساس شغل	بر اساس مناسبات اجتماعی	بر اساس ویژگی‌های رفتاری
۵	۷	۳۷	۱۹	۱
مجموع				۶۹

۲.۲. کاربرد کنایه در رباعیات مولوی

کنایه از جمله صور خیال رایج در زبان است. صاحب‌نظران، کنایه را از انواع مجاز دانسته‌اند (رک. زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۷۳)، با چند ویژگی منحصربه‌فرد که آن را از صور خیال دیگر جدا می‌کند؛ از جمله، ادای یک معنی برای افاده‌ی معنای دیگر که از توابع و لوازم معنای دیگر باشد؛ یعنی آوردن ملازم آن معنا در کلام. (رک. شمس قیس رازی، ۱۳۱۴: ۲۷۴؛ شفیع‌ی کدکنی، ۱۳۸۶، ۱۴۱؛ همایی، ۱۳۸۹: ۱۶۷) کنایه دوپهلوست و می‌توان آن را هم حقیقت پنداشت و هم مجاز (رک. شفیع‌ی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۴۱؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۷۳)؛ مراد گوینده، معنای ظاهری آن نیست؛ اما قرینه‌ی صارفه‌ای هم که ما را از معنای ظاهری متوجه معنای باطنی کند، در آن وجود ندارد. (شمیسا، ۱۳۷۵: ۹۳) در ادامه، کنایه‌های رباعیات مولوی برای نظم و ترتیب بیشتر در نگارش، به تفکیک در سه سطح کنایه از مصدر (فعل)؛ کنایه از اسم و کنایه از صفت، در قالب جدول شماره ۸، طبقه‌بندی شده‌است:

جدول شماره ۸: کاربرد کنایه در رباعیات مولوی

کنایه در رباعیات مولوی	کنایه از مصدر (فعل)	کنایه از اسم	کنایه از صفت	جمع
	۱۶۲	۴۰	۶۷	۲۶۹

۳.۲. کاربرد تمثیل در رباعیات مولوی

مثل‌ها را «حکمت‌های تجربی مردم» تعریف کرده‌اند. (رک. ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۱۶) «ضرب‌المثل‌ها آینه‌ی تمام‌نمای فرهنگ، هنجارهای اجتماعی، عقاید و اندیشه‌ها، طرز زندگی، منش، مناسبت، تمدن، اخلاق و معیار ذوق ملت‌هاست که از نظر کمی و کیفی، نشان عظمت، وسعت و علو فکری هر ملت یا قوم» به شمار می‌آیند. (همان: ۵) در فرهنگ فارسی معین، مثل به معنای «مانند و نظیر، قصه، حکایت، افسانه، داستان یا افسانه‌ای که در میان مردم شهرت یافته و آن را برای ایضاح مطلب و مقصود خود به نظم یا نثر حکایت کنند» آمده‌است. (معین، ۱۳۷۵، ج ۳: ۳۸۵۷) فتوحی میان تمثیل، ارسال المثل، اسلوب معادله، مثالک، تفاوت قایل شده و این انواع را تعریف و از هم تفکیک کرده (رک. فتوحی، ۱۳۸۳-۱۳۸۴: ۱۴۱-۱۷۶) و بهمینار به تفاوت حکم با مثل سائره پرداخته‌است. (رک. بهمینار، ۱۳۶۹: یازده) ذوالفقاری و پارسا نیز به تعریف «مثل‌گونه» و «تشبیه مثلی» توجه نشان داده‌اند (رک. ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۹۱؛ پارسا، ۱۳۸۴: ۱۱) که البته پژوهش پیش رو، فراتر از تعاریف و تقسیم‌بندی‌های یادشده، همه‌ی شواهدی را که رنگ مثل و تمثیل داشته‌اند، مطلقاً تمثیل نامیده است. مولوی شاعری تمثیل‌ساز است که همچون سنایی و عطار، برای بیان افکار خویش، تاثیرگذاری بر مخاطب و مفهوم‌کردن اندیشه‌های خود برای متعلمان، از تمثیل و مثل و... بهره‌ی فراوان جسته است. او انواع یادشده را به گونه‌های مختلف و متنوع، در آثار خویش (در این‌جا، رباعی) به کار برده است؛ گاه در هر مصراع یا بیشتر مصراع‌های یک رباعی، به بیان مثل پرداخته که با توجه به گنجایش اندک این قالب، تراکم مثل‌ها بسیار معنادار است؛ برای نمونه:

از نی، شکر ای جان به مدارا سازند وز برگ درخت توت دینا سازند
آهسته مکن شتاب صبری بنمای کز غوره به روزگار حلوا سازند
(۱۸۰۳ / ۶۸۹)

یا: اندر خورشه سوار شب‌دیز بود و اندر خور دیگ و کاسه، کفلیز بود
جایی که دلاله حفصک حیز بود آن‌جا چه جهاز و چه شکرریز بود؟
(۱۸۱۰ / ۷۶۰)

و گاه به یک مثل، تنها اشاره‌ای داشته است؛ برای نمونه: «از باد تو رقصان چو سر بید نشد» [بیدی نیست که از این بادها بلرزد] [۱۷۹۵ / ۶۱۲]؛ برخی از این مثل‌ها، آیات و احادیثی است که به مرور به مثل تبدیل شده؛ برای نمونه: «زنجیردران شود چو بیند مردار /

با این سگ نفس من چه تدبیر کنم؟» [الدنیا جیفه و طلاها کلاب] (۱۲۴۹ / ۱۸۶۰)؛ برخی را از فرهنگ و زبان عامه، وام گرفته و برخی دیگر، مخلوق ذهن تمثیل‌ساز خود اوست. گاه برخی ابیات مولوی با اندک گسترشی، می‌تواند یک تمثیل مستقل، گویا و ماندگار باشد؛ برای نمونه:

آهو بدود چو در پی‌اش سگ بیند بر اسب دونده، حمله‌ی بگ بیند
چندان بدود که در تنش رگ بیند زیرا که صلاح خود در آن تگ بیند
(۱۸۰۸ / ۷۴۴)

بنا بر آنچه گفته شد، هریک از ویژگی‌های یادشده درباره‌ی تمثیل در رباعیات مولوی، خود می‌تواند موضوع پژوهشی مستقل قرارگیرد. با توجه به آنچه در شیوه‌ی پژوهش گفته شد، در ادامه تنها شمارگان رباعیات آراسته به تمثیل، ارائه شده‌است که به ۱۷۶ مورد می‌رسد.

۳. نتیجه‌گیری

مولوی، بی‌آن‌که ادعای شاعری داشته باشد، سراپا شعر است: او شاعرانه می‌بیند؛ شاعرانه می‌اندیشد؛ شاعرانه سخن می‌گوید؛ شاعرانه آموزش می‌دهد و می‌توان به جرات ادعا کرد، او شعر مجسم است و شعر را زندگی می‌کند. از دیگرسو، مولوی، متفکر و نظریه‌پرداز و در عین حال، آموزگار است و دغدغه‌ی چه‌گفتن و تفهیم اندیشه‌های بلند عرفانی و انسانی نیز بر شعر وی پرتوافکن است و گاه حتی بر بعد زبانی آن، غلبه می‌یابد. این دغدغه‌ی تفهیم و تفاهم یا تلاش مولوی برای واگفتن، ملموس‌ساختن و عینیت-بخشیدن تجارب بلند عرفانی و انسانی خود، گاه وی را وامی‌دارد به سمت زبان شناخته‌شده‌ی مردم عادی گرایش پیدا کند تا بتواند با آنان از دیده‌ها و اندیشه‌های خویش، سخن گوید و البته بتواند بر آن‌ها تاثیرگذار باشد؛ چنین است که بسامد عبارات و ساخت‌های قالبی در آثار او، فزونی می‌یابد. صوفیگری مولوی زبان او را از زبان شاعران کلاسیک فارسی که عمدتاً به درباری خاص گرایش دارند، متمایز می‌کند؛ او رو در مردم و برای مردم سخن می‌گوید و چنین است که گفتار وی نیز رنگ مردم را دارد و به‌سان آینه‌ای شفاف، از هنجارهای گفتاری و گزاره‌های زبانی گرفته تا اشیا و ابزار مستعمل توده‌ی مردم و باورها و عقاید ایشان را در این زبان می‌توان دید. بسامد کاربرد گزاره‌های قالبی زبان نیز با نظام اندیشگانی مولوی، وجهه‌ی اجتماعی او در جایگاه یک آموزگار،

پیر و مرشد دل‌سوز، همچنین در جایگاه یکی از شاعران بزرگ ادب سنتی فارسی که بر سنت‌های ادبی شعر کلاسیک مشرف است، پیوندی مستقیم دارد.

بر اساس آمارهای به دست آمده از تجزیه و تحلیل متن، می‌توان گزاره‌های قالبی رباعیات مولوی را به ترتیب فراوانی آن‌ها، چنین تنظیم کرد: ۱. کنایه (۲۶۹)؛ ۲. تعارف (۱۸۶)؛ ۳. مثل (۱۷۶)؛ ۴. تهدید (۱۶۶)؛ ۵. لقب (۶۹)؛ ۶. دعا (۵۰)؛ ۷. دشنام (۴۹)؛ ۸. سوگند (۳۹)؛ نفرین (۱۹).

باید گفت ساختار زبان مولوی در رباعیات، کنایی و شیوه‌ی استدلال او بر اساس کاربرد تمثیل و با بهره‌گیری از این آرایه و انواع آن (از تشبیه تمثیلی و ضرب‌المثل گرفته تا تمثیل) استوار است. این دست کاربردها، دایره‌ی معنایی کلام را گسترش می‌دهند و افزون بر تفهیم عمیق‌تر مطلب، به دلیل کوتاهی و فشردگی تصویر، بهتر در ذهن مخاطب می‌مانند؛ به همین دلیل، برای آموزش و تعلیم، ابزاری بسیار توانمند ارزیابی می‌شوند. تعارف نیز بنا بر سنت شعر کلاسیک فارسی، تنها سرمایه‌ی شاعر عاشق‌پیشه در رویارویی با معشوق سرکش و عربده‌جوی شعر فارسی است؛ از این رو بسامد این کلیشه‌ی زبانی، در رباعیات بالاست. خوی مهمان‌نوازی ایرانی نیز کاربرد تعارف را در گفتار شاعر تقویت می‌کند؛ دعوت و نگه‌داشتن یار در بزم یا دعوت به سماع، از درون‌مایه‌هایی است که شاعر بدان پرداخته است. از همین نوع است ابراز بندگی و تواضع مولوی در برابر پیران طریقت که باز، کاربرد کلیشه‌های زبانی از جنس تعارف، را گسترش می‌بخشد. همچنین، تعارف در قالب تکیه‌کلام‌های محبت‌آمیز، به کار تعلیم و تربیت مریدان و جلب توجه آنان می‌آید. مولوی معلم، در گام نخست با «ای جان» و «جان جان»، نکته‌ای را آموزش می‌دهد تا آن‌گاه که مریدان را صادق و اهل درد و ذوق نمی‌یابد و ناگهان زبان به تهدید می‌گشاید؛ این تهدیدها حاصل به ستوه‌آمدن مولوی از مریدان است. از این رو تهدید یکی از آرایه‌های پرکاربرد در رباعیات مولوی است؛ نکته‌ی تامل‌برانگیز آن که بسامد بسیار پایین «تحسین» در مقایسه با بسامد بالای «تهدیدهای تحقیرآمیز»، معنادار است و نشان می‌دهد این سالکان بیش از هرچیز، نیازمند تنبیه بوده‌اند تا مستحق تحسین. مولوی برای تاثیرگذاری بر مخاطب، نه تنها همه‌ی امکانات کلامی خویش را به‌کار می‌گیرد که از گوش‌مال مرید نیز ابایی ندارد. هرچند پیش از این، پیری دانا، این وظیفه را در قبال خود شاعر انجام داده و او را گوش‌کشان یا کشان‌کشان، به انجام کاری واداشته است. می‌توان گفت، مولوی آنچه در حوزه‌ی شیوه‌های تربیتی از گذشتگان آموخته، امروز بر

میریدان خویش، اعمال و از این طریق، میراث تربیتی گذشتگان را به آیندگان منتقل می‌کند. سهمی مهم از تهدید، از سوی معشوق تندخوی شعر فارسی به کلام تزریق می‌شود و در این حالت، شاعر، خود طرف تهدید است و نه تهدیدگر؛ تهدید به ریختن خون و آبروی عاشق، بی‌خان‌ومان و سرگردان کردن او و... از درون‌مایه‌های این نوع تهدید است. بهره‌ای مهم و شایسته‌ی درنگ از تهدید نیز حاصل لحن و گفتار رجزگونه‌ای است که در سنت شعر عرفانی، پیشینه دارد و از آن به «حماسه‌ی عرفانی» تعبیر می‌شود و عرفان خاص مولوی، توجه ویژه به این درون‌مایه را دامن زده است. تهدید مفاهیم انتزاعی مانند غم (که در قاموس مولوی مطرود است) و توبه (که شاعر گاه به دیده‌ی طنز بدان می‌نگرد) یا تهدید ساختارشکنانه و شیرین معشوق، از جمله کاربردهای هنری این کلیشه‌ی زبانی است. این هنر تنها از قلم پرتوان شاعرانی همچون مولوی برمی‌آید که بر چهره‌ی هولناک تهدید نیز نقش لبخند می‌نشانند.

کاربرد القاب و عناوین یا صفاتی که به طور کلیشه‌ای به برخی اشخاص داده می‌شود نیز در رباعی‌های مولوی، به کار خلق تیپ‌هایی ماندگار آمده است. مولوی با پرداختن به صاحبان این القاب، به آسانی و بی‌زحمت هر نوع شخصیت‌پردازی، ویژگی‌های صاحبان این عنوان‌ها را به خواننده نشان داده است. شگرد مبتکرانه‌ی او یا طنز و ترسیم چهره‌ای کاریکاتوریک از صاحب عنوان است یا آن‌که با برجسته‌کردن ویژگی‌های مثبت در یک تیپ شخصیتی که به طور ساختارشکنانه، درست رفتار می‌کند (مثلاً قاضی کاب)، ویژگی منفی تیپ کلیشه‌شده را روشن‌تر به تصویر می‌کشد. میزان ارادت او به صاحبان القابی مانند شاه نیز از باورهای عرفانی وی، از جمله اهمیت این عنوان در عالم عرفان سرچشمه می‌گیرد. مولوی به شکل معناداری از دربارها فاصله دارد و جز در یک نمونه‌ی بسیار ضعیف، به مدح گرایشی نداشته است.

دعا نیز عمدتاً به محبت به عزیزان اختصاص یافته که عملاً دنباله‌ی تعارفات ستایش‌آمیز از معشوق است. کاربرد دعا نیز در سطحی متوسط بوده است.

در حوزه‌ی تعلیم و تربیت یا گاه دفاع از خویش، مولوی از دشنام‌یاری جسته است. این دشنام‌ها از سخت‌ترین انواع آن یعنی دشنام ناموسی (مادرغر) و اعتقادی (کافر و...) را شامل می‌شود تا دشنام‌های لطیف و شاعرانه و تفکربرانگیز (دشمن خورشید، یخ‌صفت و...). اغلب معایب اخلاقی (ریا و بی‌دینی و...) یا پندناشنوی مردمان، مولوی آموزگار را به خشم می‌آورد و آن‌گاه که تهدید کارساز نیست، زبان به دشنام می‌گشاید. دشنام‌های

حیوانی مولوی نیز بیشتر فهم و عقل افراد (خر) یا ذات بد و آسیب‌رسان آنان (مار نر/ زشت مار) را دربرمی‌گیرد که با سرشت آموزگاری یا مصلح اجتماعی وی سازگار است. در زمینه‌ی سوگند، با توجه به شخصیت دین‌باور مولوی و نیز کراهت سوگند در اسلام، بسامد این کلیشه‌ی زبانی متوسط است. بیشترین آمار، به «به خدا» و «والله» و «بالله» تعلق دارد که عمدتاً برای تاکید و به صورت تکیه کلام و معادل «واللآ»ی زبان عوام امروز، به کاررفته و از آن در معنای «قسم جلاله»، کمتر استفاده شده‌است. نفرین در پایین‌ترین سطح کاربرد کلیشه‌های زبانی است؛ زیرا در عالم عرفان به‌ویژه در نگاه پاک و نیک‌اندیش مولوی، بدخواهی و کینه‌توزی جایگاهی ندارد.

منابع

- قرآن کریم. (۱۳۸۴). ترجمه‌ی سیدجلال‌الدین مجتبیوی، قم: مبلغان.
- آتش‌سودا، محمدعلی. (۱۳۸۵). «زبان عامیانه در غزل حافظ». نامه‌ی فرهنگستان، سال ۸، شماره‌ی ۳، صص ۸۵-۱۱۲.
- آسیایی، رویا و عباسی، مریم. (۱۳۹۱). «نفرین به مثابه خشونت زبانی، مطالعه‌ی تطبیقی نفرین‌های رایج در زبان ترکی و لکی». مجموعه مقالات هشتمین همایش زبان‌شناسی ایران، شماره‌ی ۲۸۰، صص ۱-۱۰.
- آقاگل‌زاده، فردوس و همکاران. (۱۳۸۹). «شناسایی و توصیف گفتارهای قالبی‌شده‌ی زبان فارسی بر پایه‌ی نقش عوامل جامعه‌شناختی زبان». زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۲، شماره‌ی ۳، صص ۱۱۹-۱۳۴.
- اکرمی، غلامرضا. (۱۳۸۷). «دعا و نیایش در ایران». اخبار ادیان، سال ۶، شماره‌ی ۱ و ۲، صص ۵۸-۶۲.
- امیدسالار، محمود. (۱۳۸۱). «نکاتی درباره‌ی فحش و فحاشی در زبان فارسی». ایران‌شناسی، سال ۱۴، شماره‌ی ۵۴، صص ۳۴۱-۳۵۰.
- انوری، حسن. (۱۳۸۸). فرهنگ فشرده‌ی سخن. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۰). فرهنگ کنایات سخن. تهران: سخن.
- باغینی‌پور، مجید. (۱۳۷۹). «گفتار قالبی و کاربرد خلاقانه‌ی آن». زبان‌شناسی، سال ۱۵، شماره‌ی ۱، صص ۴۵-۵۷.

بهمنیار، احمد. (۱۳۶۹). *داستان‌نامه‌ی بهمنیاری*. به کوشش فریدون بهمنیار، تهران: دانشگاه تهران.

پادشاه (شاد)، محمد. (۱۳۳۶). *فرهنگ آندراج*. زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام. پارسا، احمد. (۱۳۸۴). «مثل‌ها از نگاهی نو». *رشد آموزش زبان و ادب فارسی*، شماره‌ی ۷۵، صص ۴-۱۷.

پشتدار، علی محمد. (۱۳۸۸). «تعارفات زبان فارسی از دیدگاه علم بلاغت (مجاز)». *نامه‌ی پارسی*، شماره‌ی ۴۸-۴۹، صص ۵۹-۷۰.

توحیدیان، رجب. (۱۳۸۵). «شاه و گدا در ادبیات منظوم عرفانی». *مجله‌ی ادبیات فارسی*، شماره‌ی ۵، صص ۱-۲۸.

جعفری، راشد. (۱۳۹۶). «گونه‌شناسی ساخت‌های قالبی در ادبیات مکتب‌خانه‌ای ایران». پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه جهرم.

دهخدا، علی اکبر. (۱۳۵۳). *لغت‌نامه*. تهران: دانشگاه تهران.

_____ (۱۳۹۵). *امثال‌الحکم*. تهران: امیرکبیر.

ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۶). «بررسی ساختار ارسال‌المثل؛ بحثی در ارسال‌المثل و تفاوت آن با برخی گونه‌ها و ساختارهای مشابه آن». *پژوهش‌های ادبی*، شماره‌ی ۱۵، صص ۳۱-۶۲.

_____ (۱۳۹۴). «گونه‌شناسی ساخت‌های قالبی در زبان عامه». *جستارهای زبانی*، دوره‌ی ۶، شماره‌ی ۴، صص ۶۹-۹۸.

راشدمحصل، محمدرضا. (۱۳۸۶). «بررسی تاریخی و ساختاری القاب». *پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)*، شماره‌ی ۳، صص ۱-۲۲.

رامپوری، غیاث‌الدین. (۱۳۸۸). *غیاث‌اللغات*. به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر.

زارع، محبوبه و علوی مقدم، مهیار. (۱۳۸۹). «بازتاب عنصر حماسه در قصاید سنایی».

مجموعه مقالات پنجمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سبزوار، صص ۳۱۸-۳۳۰.

زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۱). *شعر بی دروغ؛ شعر بی نقاب*. تهران: علمی.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۶). *صور خیال در شعر فارسی*. تهران: آگاه.

_____ (۱۳۹۱). *رستاخیز کلمات*. تهران: سخن.

_____ (۱۳۹۲). *زبان شعر در نثر صوفیه*. تهران: سخن.

شمس قیس رازی. (۱۳۱۴). *المعجم فی معاییر اشعار عجم*. تصحیح محمدبن عبدالوهاب

قزوینی، مقدمه‌ی محمدبن عبدالوهاب قزوینی و مدرسی رضوی، تهران: خاور.

۱۸ _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۱، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۳۹۸ (پیاپی ۴۱)

شمیسا، سیروس. (۱۳۷۵). بیان و معانی. تهران: فردوس.

_____ (۱۳۸۷). سیر رباعی. تهران: نشر علم.

شیری، قهرمان. (۱۳۸۹). «فرهنگ شفاهی در حدیقه‌ی سنایی». ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، سال ۱، شماره‌ی ۲، صص ۵۱-۸۵.

صالحی‌مازندرانی، محمدرضا و همکاران. (۱۳۹۶). «کارکرد کنایه در غزلیات شمس». پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهرگویا)، سال ۱۱، شماره‌ی ۲، پیاپی ۳۳، صص ۹۵-۱۱۶. صدری‌افشار، غلامحسین و همکاران. (۱۳۷۳). فرهنگ فارسی امروز. تهران: فرهنگ معاصر. صدری‌افشار، غلامحسین. (۱۳۹۲). فرهنگ زبانزدها. تهران: مازیار.

فتوحی، محمود. (۱۳۸۳-۱۳۸۴). «تمثیل، ماهیت، اقسام، کارکرد». مجله‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۲ و ۱۳، شماره‌ی ۴۷-۴۹، صص ۱۴۱-۱۷۶.

قبادی، حسینعلی. (۱۳۸۱). «حماسه‌ی عرفانی، یکی از انواع ادبی در ادبیات فارسی». پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس تهران، شماره ۱، صص ۱-۲۰. قوامی، بدریه. (۱۳۹۰). «هنر زبانی مولوی در کلیات شمس». فصل‌نامه‌ی زبان و ادب فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، سال ۳، شماره‌ی ۶، صص ۱۷۹-۲۰۶.

مشیری، مهشید. (۱۳۸۸). فرهنگ زبان فارسی؛ الفبایی-قیاسی. تهران: سروش.

معین، محمد. (۱۳۷۵). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.

مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۱). کلیات شمس تبریزی. به کوشش توفیق سبحانی، تهران: قطره.

نجفی، ابوالحسن. (۱۳۸۷). فرهنگ فارسی عامیانه. تهران: نیلوفر.

نفیسی، علی‌اکبر. (۱۳۵۵). فرهنگ ناظم‌الاطباء. با مقدمه‌ی محمدعلی فروغی، تهران: کتابفروشی خیام.

ورتینکوف، الکساندر. (۱۳۸۰). «برخی ساخت‌های نحوی قالبی‌شده در زبان فارسی». ترجمه‌ی محسن شجاعی، زبان‌شناسی، سال ۱۶، شماره‌ی ۱، صص ۷۷-۸۲.

همایی، جلال‌الدین. (۱۳۸۹). فنون بلاغت و صناعات ادبی. تهران: اهورا.

یاوری، هادی. (۱۳۸۷). «گزاره‌های قالبی در قصه‌ی امیرارسلان». نقد ادبی، سال ۱، شماره‌ی ۴، صص ۱۵۳-۱۸۸.